**برای کتاب خوانان و کتاب جویان**

انتشارات بنیاد فرهنگ ایران‏ ترجمهء احیاء علوم الدین‏ ترجمان‏ مؤید الدین محمد خوارزمی‏ باهتمام دکتر حسین خدیو جم

ابو حامد محمد غزالی از جهت بسیاری دانش و هوشمندی،و پاکیزگی باطن،و بلندی طبع از بزرگان نامداران جهان اسلام است،و احیاء علوم الدین که به زعم بسیاری‏ از محققان و دانشمندان مسلمان،پس از قرآن عظیم،یکی از مهم‏ترین کتابهای اسلامی‏ است،بزرگترین اثار علمی اوست.

غزالی به سال 450 هجری در طابران طوس چشم به جهان گشود.پدرش پشم ریسی‏ پریشان روزگار بود و بی‏بهره از نعمت سواد؛اما بیدار دل و هوشیار؛و چون بی‏سوادی‏ را عیبی بزرگ و مایه‏خواری و گمنامی می‏شمرد،آرزو داشت که محمد و احمد،پسرانش‏ عالم بار آیند.و چون پیش از برآمدن آرزویش چراغ زندگیش به فرو نشستن گرایید، پسرانش رابه یکی از مهربان‏ترین دوستانش سپرد تا در پرورش و آموزش ایشان بکوشد؛ و او شرط دوستی و پاس پیمان بجا آورد.

غزالی به خردی در خدمت احمد بن رادکانی درس فقه را آموخت،و چون زادگاه‏ خود را برای مداومت تحصیل مناسب نیافت به گرگان سفر کرد،ور در محضر امام ابو نصر اسماعیلی که آوازهء دانشش در سراسر خراسان گسترده شده بود راه یافت و با شوق به تحصیل پرداخت.از بسیاری آرزومندی و دلباختگی به کسب علم هرچه از استاد می‏شنید بر کاغذ می‏نوشت تا نکته‏ای فراموشش نشود،و پس از بازگشتن به دیار خود هر جمله‏ای را به حوصله‏ بازخواند و بیندیشید و به خاطر سپارد.

پس از چند سال همراه کاروانی به زادگاهش روی نهاد غزالی و کاروانیان در بیابان‏ گرفتار حرامیان شدند و دزدان هر آنچه داشتند جمله ربودند.دست نوشته‏های غزالی را نیز که در انبانی بود به گمان کالایی سبک وزن و گرانبها به جبرستادند.دیگران دل از کالا و سرمایه برگرفتند اما غزالی را دل برکندن از نوشته‏های خود محال می‏نمود؛و همچنان‏ آسمیه سر و آشفته حال در پی ایشان می‏دوید و انبان خویش را می‏طلبید.کسی که سرور عیاران بود گفت:بازگرد وگرنه جان خواهی باخت.غزالی به زاری گفت ترا به آن کس‏ که به هنگام درماندگی و دردمندی و نیازمندی به او روی می‏آوری سوگند می‏دهم که آنچه‏ از من گرفته‏ای باز ده که به کار شما نمی‏آید،اما من در طلب آن سالها عمر گذرانده‏ام، حرامی گفت در آن چیست؟غزالی جواب داد در آن دست نوشته‏هایی است که در جستجوی‏ آنها بسیار بیابانها به پای شوق بریده‏ام،شب زنده‏داریها کرده‏ام و رنجها کشیده‏ام و اگر ندهی از آنهمه بی‏نصیب می‏مانم.

بزرگ دزدان را بر او رحمت آمد.انبانش را پیش وی افکند؛به صخره در او نگریست‏ و به ریشخند گفت:این‏گونه دانش و دارائی که عیاری به نهیبی بستاند و تباه کند به چه‏ ارزد؟و چرا باید در طلب آن چندین ستم کشیدن؟

سخن عیار سخت در غزالی اثر کرد و چون به دیار خویش رسید و آرام گرفت در آن‏ نوشته‏ها به نظر تحقیق نگریست و به خاطر سپرد تا دگر بار از او ستانیدن نتوانند.

غزالی پس از آنکه بسیار در اقطار جهان گشت و با عالمان و بزرگان زمان خود مناظره‏ها و محاضره‏ها کرد و آوازهء دانشش به همه‏جا پراکنده شد سرانجام بر سر تربت‏ ابراهیم خلیل رسید و در آن مکان مقدس شرط و نذر کرد که از آن پس به دربار هیچ پادشاه‏ و امیر نرود،از ایشان هیچ مال نپذیرد و با هیچ کس مناظره نکند.

مگر روحانیان حنفی مذهب نزد سنجر سلجوقی از او سعایت کردند.سنجر وی را به دربار خواند.او از اندیشهء بدشاه آگاه شد.کام و ناکام از طابران به مشهد عزیمت‏ کرد اما به درگاه شاه درنیامد و به وی نوشت در مقدس مکانی سوگند یاد کرده‏ام که تا پایان عمر نزد هیچ پادشاه نروم،هرگز چیزی از ایشان نپذیرم و مناظره نکنم؛اگر گناه سوگند شکستن مرا به گردن می‏گیری از بیم جان می‏آیم اما آخرت از ستمت شکوه‏ به خدا می‏برم.

سنجر از خشم خدا هراسید و دست ازاو بداشت.

در برآمدن سپیده دم روز دوشنبه چهاردهم جمادی الاول سال 505 غزالی دریافت که‏ روزگارش به پایان رسیده؛کفنی را که از سالها پیش برای خویش فراهم آورده بود برگرفت؛ بوسید و بردیده نهاد و پایش را به سوی قبله دراز کرد.هنوز خورشید برنتابیده بود که‏ جان به جان آفرین سپرد و به سرای جاویدان شتافت.در بیرون روستای طابران به خاکش سپردند.

\*\*\*

باری،احیاء علوم الدین عظیم کتابی است که بسیاری از مسائل و براهین عقلی و نقلی‏ در آن مندرج است و عارفان و طالبان حقیقت را بدان اعتقاد تمام.به چهار ربع و هر ربع‏ به ده کتاب منقسم است.چند بار تلخیص،و مکرر شرح و تفسیر شده،و مؤید الدین محمد خوارزمی در سال 620 هجری به فرمان شمس الدین ایلتتمش پادشاه فارسی‏دان هند،و شوق‏انگیزی و پشتیبانی وزیر دانشمندش ابو سعید محمد جنیدی آن را به زبان فارسی‏ برگردانده است.

ترجمهء احیاء علوم الدین را که از جمله زیباترین و پاکیزه‏ترین آثار باقیمانده به‏ زبان فارسی است دانای پاکیزه خوخسین خدیو جم با حوصله و دقت و باریک‏اندیشی درخور آفرین تصحیح و برای طبع آماده فرموده و مقدمه‏ای در نهایت جمال و آراستگی به اول آن‏ افزوده است.و آنچه اکنون چاپ آن پایان پذیرفته مجلد اول کتاب است که سه قسمت از ده قسمت ربع عبادات را در بردارد و چهارصد صفحه است.

اینک گلی چند،برگرفته از آن گلزار بویا:

«...عالمان چراغهای روزگارند.هر یکی از ایشان در عصر خود چراغی است که‏ مردمان روشنائی از او طلبند.اگر علما نباشند مردمان با ستوران برابر شوند.»صفحهء 49

«...و گفته‏اند که اول علم خاموشی است،پس استماع،پس یاد گرفتن،پس بدان‏ کار کردن،پس دیگران را آموختن.»صفحهء 50

«دیده را بگیر و شنیده را بگذار؛چه در طلعت خورشید بی‏نیازی است از زحل.»صفحهء 84.

«...و از فریفته شدن به تلبیس علمای بد محرز باش که شرایشان در دین،بتر از شر دیوان است.چه دیو به واسطهء ایشان دین از دلهای مردمان بیرون برد.و برای آن‏ پیغمبر را چون از بترین خلق پرسیدند ابا کرد و گفت:اللهم غفرا.تا آنگاه که سؤال‏ مکرر کردند؛پس گفت:علماء السوء»صفحهء 121

«سفیان توری رفیقی را که در مطابعت وی می‏رفت و نظر وی بر در سرایی رفیع معمور افتاد و در آن تأمل کرد،گفت:منگر!که اگر مردمان در این ننگرند صاحب او چندین‏ اسراف نکند.پس بینندگان معین او باشند در اسراف.»صفحهء 356

«ربیع عاصم گفت که یزید عمر و بن هبیره مرا بفرستاد تا ابو حنیفه را بر او آوردم و خواست تا خازن بیت المال باشد.او قبول نکرد.بدین سبب بیست تازیانه وی را بزد. پس بنگر چگونه عذاب را تحمل فرمود و ولایت را تکفل ننمود.»صفحهء 95

«پیغامبر علیه السلام بر مردی گذشت که مردمان بر وی فراهم آمده بودند.گفت این‏ چیست؟گفتند مردی بسیار دان است.گفت چه چیز داند؟گفتند شعر و نسبتهای عرب. فرمود که علمی است که سود ندارد و جهل آن زیان نکند.»صفحهء 102

«و سعید مسیب گفت که عمر و بن ابی کعب و ابو هریره در خدمت پیغامبر علیه السلام‏ رفتند و گفتند:عالم تر مردمان کیست؟فرمود:عاقل.گفتند عابدتر که؟فرمود:عاقل. گفتند:فاضل ترکه؟فرمود:عاقل.»